



نشر چشمه

تام راب اسمیت

مزرعه

ترجمه‌ی نادر قبله‌ای

- جهان‌نو -

www.cheshmeh.ir

cheshmeh@cheshmeh.ir

cheshmeh@cheshmeh.ir

۷۷۷۸۸۰۲۰ شماره تماس: تهران، جمهوری اسلامی ایران

تا آن تماس تلفنی همه چیز معمولی بود. بادست پُر از خواربار، از بر موندزی، محله‌ای در لندن، در بخش جنوبی رودخانه، به سمت خانه می‌رفتم. عصر طاقت‌فرسای ماه اوت بود. وقتی تلفنم زنگ زد، مشتاق برای رسیدن به خانه و دوش گرفتن، فکر کردم پاسخ ندهم. حس کنجکاوی بر من چیره شد تا سرعتم را کم کردم، گوشی را از جیبم درآوردم و آن را روی گوشم فشار دادم؛ عرق روی صفحه‌اش نشست. پدرم بود. او چندی پیش به سوئد نقل مکان کرده و تماسش غیرعادی بود؛ به ندرت از تلفن همراهش استفاده می‌کرد و تماس با لندن هم گران بود. پدرم گریه می‌کرد. کیسه‌ی خرید از دستم افتاد و ناگهان ایستادم. هرگز پیش از این گریه‌اش را ندیده بودم. والدینم همیشه مراقب بودند جلو من بحث نکنند یا عصبانی نشوند. در خانه‌ی ما خبری از قیل و قال‌های خشن یا دعوای اشک‌بار نبود.

گفتم «پدر؟»

«مادرت... حالتش خوب نیست.»

«مامان مریض است؟»

«خیلی ناراحت‌کننده است.»

«چون مریض است؟ چه مریضی‌ای؟ چرا مریض شده؟»